

مبنای تفرقه؛ شباهت برنامه‌های امریکا در عراق و افغانستان!



حملات زنجیره‌ای اخیر در غرب کابل تاکنون جان ده‌ها تن را گرفته است. در افغانستان اما هیچ‌گاه کشتار غیرنظامیان از جمله شیعیان به این اندازه فجیع و برنامه‌ریزی شده نبوده است، تاجایی که حتا پس از پایان جنگ‌های داخلی دهه‌ی نود، مبنای تفرقه به این اندازه نبود که حال در حضور نیروهای خارجی و به اصطلاح دموکراسی، پایه‌ریزی می‌شود. آیا واقعاً داعش در پس این حملات وحشیانه قرار دارد؟ پرسش دیگر این‌که آیا شباهتی میان برنامه‌های شورش‌گری امریکا در عراق و افغانستان دیده می‌شود؟

شواهدی زیادی نشان می‌دهد که مبنای تفرقه‌های کنونی در عراق و حتا خاورمیانه، پس از اشغال امریکا پایه‌ریزی شده است. چنانچه "پاول برمر" نماینده ویژه جورج بوش و مسوول امور عراق، دو طرح خطرناک را برای عراق پایه‌ریزی نمود. نخست اردوی مقتدر صدام را منحل نمود و بعد قانون اساسی را تدوین کرد که زمینه تجزیه‌ای عراق به سه بخش شیعه، سنی و کرد در هر زمانی که غرب خواسته باشد، فراهم ساخت.

به دنبال آن جنرال پتریوس فرمانده نظامی امریکا در عراق، طرح ملیشه سازی را راه اندازی نمود. این طرح پس از آن راه اندازی شد که دولت مورد حمایت امریکا توسط تکنوکرات‌های شیعه رهبری می‌شد که از جانب نیروهای منحل شده‌ای اردوی صدام تحت فشار شدید قرار داشت. طرح ملیشه سازی پتریوس باعث شد که سنی‌ها بویژه بازماندگان اردوی صدام که از تجربه جنگی زیادی برخوردار بودند، در چارچوب ملیشه‌ها برای دولت درد سر سازند. پس از خروج امریکا از عراق در سال 2011 نتیجه همین طرح بود که جنگ‌های شدیدی فرقه‌ای بوقوع پیوست که در نهایت منجر به سر بیرون کردن داعش در عراق گردید.

چنین برنامه‌های هدفمندی سیاسی-نظامی اگر به درستی دنبال شود، دیده می‌شود بسیاری از برنامه‌های که در عراق طرح ریزی شده بودند در افغانستان نیز عملی شده اند. چنانچه طرح اربکی سازی مردم برای نخستین بار پس از حضور دیوید پتریوس در افغانستان راه اندازی شد که تاکنون مردم از مناطق دور دست افغانستان از ظلم، وحشت، چور و چپاول آنها به ستوه آمده اند، و برعکس هیچ نتیجه‌ای مثبتی را در پی نداشته است.

همچنان داعش که نتیجه و محصول این سیاست‌هاست، حال در افغانستان بهانه‌ای شده که شیعیان به هدف راه اندازی تفرقه مذهبی هرازگاهی زیر ریش دولت و نیروهای خارجی آنهم در چند کیلومتری ارگ و سفارت امریکا، سلاخی می‌شوند. فکر نکنم هیچ داعش و طالبی از دولت بویژه سفارت امریکا و دستگاه استخباراتی آن (CIA) کرده در قتل برادران شیعه‌ای ما دست داشته باشد.

طالبان اصلاً مسوولیت حمله اخیر به دشتبرچی را نپذیرفتند، و اما داعش، کدام داعش؟ داعشی که بیشترین آن را دولت از چنگ طالبان نجات داد و در حال حاضر در مهمانخانه‌های مجلل در کابل و ولایات نزد دولت مهمان اند؟ و اگر کشتار وحشیانه و سلاخی برادران شیعه کار دست داعش است پس چرا آنها در چهارراه‌های کابل به دار آویخته نمی‌شوند؟ این‌ها همه بازی‌های کلان استخباراتی اند که به هدف ایجاد تفرقه حتا چند قدم پیشتر از داعش انجام شده و در نهایت به نام داعش پایان می‌آید.

از این رو تنها قاتل برادران شیعه می‌تواند "جان‌بس" سفیر امریکا و برنامه‌های تفرقه افغانه‌ای وی که از آن به عنوان مغز متفکر داعش در خاورمیانه یاد می‌کنند، باشد و بس، که توسط شعبه‌ای از CIA در کابل بگونه‌ای هدفمند اجرا می‌شود.

امریکا این نوع حملات را بارها و بارها در عراق، افغانستان، یمن و سایر کشورها توسط کمپنی‌های همچون "بلک واتر" راه اندازی کرده است. بنأ راه حل این نیست که پیشنهاد شده، زیرا اگر برای هر گروهی از 10 نفری برادران شیعه یک نفر بسان امرالله صالح که خود دست‌پرورده CIA است آموزش دهند قادر نخواهند بود تا امنیت در منطقه را به حالت عادی برگردانند؛ مگر اینکه دنباله‌ای آن را می‌توانند در برنامه‌های تفرقه افغانه‌ای جان‌بس سفیر امریکا جستجو کنند.

اگر چنین نیست، پرسش برانگیز است که چگونه یک داعشی از کوه‌های جوزجان و جلال آباد بی‌آید و بعد در نقاط مشخص کابل همچون مساجد، تکیه خانه‌ها، محلات آموزشی و ورزشی پر از ازدحام را شناسایی و مورد هدف قرار دهد. چنین حملات پیچیده بدون شک توسط افراد گروه‌های همچون داعش-شاخه خراسان- ناممکن به نظر می‌رسد، مگر این‌که افرادی باشد که از طریق تکنالویی معلوماتی همچون GPS مناطق را مشخصاً شناسایی نموده و

بر اهداف خود موفق شود. آنچه که امریکایی‌ها بدون اعتماد بر ترجمان‌های افغانی خود در طول هفده سال گذشته از این طریق بر هر نقطه‌ای از افغانستان تردد داشته و دارند.

احمدصدیق احمدی